

موانع اجتماعی - فرهنگی تشکیل شرکت و تأسیس کارخانه در ایران عصر قاجار

عبدالمهدی رجائی*

چکیده

دلایل توسعه نیافتگی ایران، در چند دهه اخیر ذهن مورخان و عالمان سایر علوم را مشغول کرده و دوره قاجار، به سبب حیطه مشخص و حساسیت زمانی، بسیار مورد توجه بوده است. نکات اصلی این مقاله عبارتند از: نبود امنیت لازم برای تجمع سرمایه؛ خصلت ایرانی مغایر با فعالیت جمعی اقتصادی؛ نبود آمادگی های علمی و فنی برای کارخانه داری و نیز نبود راه های مواصلاتی به عنوان زیرساخت فعالیت اقتصادی در دوره قاجار. تجمع سرمایه و تشکیل شرکت، محصول مستقیم فضایی امن برای سرمایه گذاری است. در دوره قاجار و در نبود این پیش فرض، سرمایه متراکم از سوی حکام قاجاری و راهزنان داخلی تهدید می شد. تشکیل شرکت نیز، به لحاظ درونی، شرایط دیگری از جمله داشتن روحیه کار جمعی نیاز دارد که در ایرانیان آن دوره به حد کفایت وجود نداشت. همچنین اگر شرکتی برپا و یا کارخانه ای تأسیس می شد، با مشکلات دیگری مواجه می شد، که آن را ناکام می نهاد؛ مشکلاتی که ریشه در عقب ماندگی علمی و فنی داشت. فزون بر این، نامناسبی راه های کشور مانع از ورود تولید به مرحله توزیع شده و چرخه کامل نمی شد. حاصل این فرآیند آنکه این مشکلات درونزا در کنار مشکلات برونزای دیگر (رقابت سرسختانه خارجی)، مانع از آن بود که ایران قاجاری از مرحله تولید سستی به تولید صنعتی عبور کند.

کلیدواژه ها: صنعت، دوره قاجار، توسعه نیافتگی، کارخانه، شرکت.

* دکترای تاریخ محلی، دانشگاه اصفهان m1350323@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۲/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۲/۳

۱. مقدمه

سرمایه از دو راه به تولید منتهی می‌شود: یا مستقیماً به خرید کارخانه و تولید راه می‌یابد و یا به‌ناچار سرمایه‌های اندک اشخاص، در قالب شرکت مجتمع‌شده و به این شکل به خرید کارخانه و تولید می‌رسد. مرحله پس از آن، نگاهداری از کارخانه و سرپانگه‌داشتن آن برای ورود به عرصه رقابت است. کارخانه باید آن‌قدر قابلیت و پایداری داشته‌باشد تا بتواند سهمی از بازار را نصیب خویش گردانیده و بدین شکل پایداری خود را تضمین کند. برخی از نکات مطرح شده در این مقاله، در پژوهش‌های دیگر مورد مذاکره قرار گرفته‌اند، اما در این مقاله، با مراجعه به روزنامه‌های عصر قاجار، به‌خصوص روزنامه‌های انتشار یافته در خارج از کشور، که نگاه دقیق‌تر و زبان آزادتری داشتند، نکات گفته‌شده از زوایای تازه و با شفافیت بیشتری مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

مقاله حاضر می‌کوشد با مراجعه به منابع دست اول، نشان‌دهد در ایران عصر قاجار قدم‌به‌قدم این مراحل چگونه پیموده می‌شد و صاحبان سرمایه و فعالان اقتصادی در طی مسیر آن با چه مشکلاتی مواجه می‌گردیدند. در چندین نمونه‌ای که آورده می‌شود، معلوم می‌گردد به‌رغم آنچه گفته‌شده، فقط رقابت سنگین و تسلط همه‌جانبه شرکت‌های اروپایی نبود که مانع صنعتی شدن ایران گردید، بلکه عوامل درونزای بسیاری نیز بدین امر دامن می‌زدند.

۲. ناامنی اقتصادی فراگیر

نخستین گام در این روند طولانی، تجمع و تراکم سرمایه است. در ایران قاجاری، در همین نقطه مشکلات آغاز می‌گردید. بی‌گمان، ترس از حکام طمعکار و نبود قانون برای حمایت از سرمایه و سرمایه‌گذاری، یکی از علل عمده عدم تجمع سرمایه بود. احترام به مالکیت شخصی در زمانی که جان و مال مردم، ملک پادشاه - و لابد فرزندان و حکامش - شناخته می‌شد، امری محال به‌نظر می‌رسید. در منابع قاجاری، از مصادره اموال مرده یا زنده اشخاص بلندپایه روایت‌های بسیاری به‌چشم می‌خورد؛ امری که قبح آن در میان زورمداران ریخته‌شده و هرکس هرچقدر که دستش می‌رسید، می‌توانست از صاحبان سرمایه بگیرد، از آن خود کند. امین‌الضرب در سال ۱۳۰۱ق/ ۱۸۸۴م، به شاه شکواییه برد که اولیای دولتش به جای آنکه مردم را به انجام کارهای بزرگ ترغیب و مطمئن کنند، «مال مردم را مثل شیر مادر بر خود حلال دانسته و فرض خود می‌دانند مال مردم را تمام

کنند) (آدمیت و ناطق، ۱۳۵۶: ۳۰۴). این وضع در سلسله مراتب قدرت به بالا شدیدتر می شد تا به خود شاه می رسید. شاه به میل خود می توانست در جان و مال زیردستانش تصرف کند، تا آنجا که از دارایی صدراعظم های فوت شده خود نیز چشم نمی پوشید. میرزا حسین خان سپه سالار، که بعد از این نام او می رود، یکی از آنها بود که مبلغ یکصد و پنجاه هزار تومان «حق حلال شاه» از ماترک او گرفته شد (اعتماد السلطنه، ۱۳۸۵: ۱۵۱). این رویه تا جایی فصاحت خود را نشان داد که وقتی دولتیان در حال توطئه برای بالاکشیدن اموال عمادالدوله، حاکم متوفی کردستان بودند، اعتماد السلطنه به این نتیجه رسید «دنیا چه وضعی است! یک همچو شخصی که می رود دولت طمع به مال او می کند. پس از این دنیا نباید مال اندوخت» (همان: ۱۵). در این شرایط، عجیب نیست که ثروتمندان دارایی خود را با این اعتقاد که «طلا حرف نمی زند»، نقد کرده و پنهان کنند (بروگش، ۱۳۷۴: ۱۲۲) یا آنکه سعی کنند به جای تولید، سرمایه را در بخش کشاورزی به کار اندازند، چراکه اموال غیر منقول را سخت تر می توان بالا کشید؛ روندی که تا سال های پایانی قاجار ادامه داشت و مورس پرنو را شگفت زده کرده بود (پرنو، ۱۳۲۴: ۴۰).

شدت این روند مخرب را می توان در واکنش های خود حکومت دریافت. ناصرالدین شاه که لابد از طمع ورزی های زیردستانش حکایت ها شنیده بود، در سال ۱۲۸۳/ق ۱۸۶۶م، طی فرمانی حکام را هشدار داد که اگر حبه و دیناری بیش از مالیات معین دیوانی از رعیت بگیرند، «علاوه بر عزل و سیاست کلی» آنچه بی حساب دریافت کرده اند، «بالمضاعف» از او ستانیده و به صاحبش برمی گردانند (دولت علیّه ایران، ۲ شوال ۱۲۸۳: ش ۵۹۹/۱). پنج سال بعد، نیاز به تجدید این فرمان احساس گردید. در آن سال که میرزا حسین خان سپه سالار، صدراعظم اصلاح طلب ناصرالدین شاه، بر سر کار بود، با جدیت تمام در روزنامه *ایران* نوشت: «به ادله عقلی و نقلی بدترین و بالاترین بلیه به جهت تخریب دولت، طمع است و تا دولت به طور جد و یقین ریشه و بیخ این مرض مهلک مسری را نکند نمی تواند از ابقای شأن و عظم خود مطمئن و آسوده شد». او از شاه نیز مابه گذاشته، به زورمداران یادآور شد قبله عالم نیز در «قلع و قمع این مرض مهلک که عالمگیر شده است»، با وی هم عقیده بوده و در سلام عام قسم یاد کرد که «در آتیه هریک از حکام که علاوه بر مالیات دیوانی یا به وسیله دیگر به جهت نفع خود تعدی به رعیت نماید، اگرچه بسیار قلیل باشد ابقا بر مال و جان و ملک و اعتبار او نفرمایند و به بدترین عقوبت او را تعاقب نمایند» (ایران، ۱۰ ذی قعدة ۱۲۸۸: ش ۶۷/۱)، اما لابد، با رفتن سپه سالار قوانین و نقطه نظرات او نیز

به کناری نهاده شده است، چراکه حدود بیست سال بعد، شاه به موضوع امنیت سرمایه گذاری دوباره عطف توجه کرد و در سال ۱۳۰۵ق/ ۱۸۸۸م، طی فرمانی به وظیفه اصلی خود در این باب اشاره کرده:

بر خود لازم می شمارم که در ادای این تکلیف از احقاق حقوق و حفظ جان و مال مردم این مملکت از تعرض متعدیان خودداری و مضایقه نفرمایم و لازمه سعی و جهد داشته باشیم که مردم مالک جان و مال خود بوده و در کمال وسعت و راحت در اموری که مایه تمدن و منشأ تمکن است مشغول باشند (ایران، ۱۹ رمضان ۱۳۰۵: ش ۱/ ۶۵۷).

او اعلام کرد «رعایا» می توانند با اطمینان خاطر

به هر کاری از اجتماع پول و انعقاد کمپانی ها از برای ساختن کارخانه ها و راه ها و به هر رشته از رشته های تمدن دست بزنند و احدی «حق اختیار و دست اندازی یا تصرف یا مداخله در جان و مال یا سیاست و تنبیه رعایای دولت علیه ایران را نخواهد داشت (همان جا).

به نظرمی آید این حکم پادشاه برآیند دوره ای ناامنی اقتصادی باشد که شاه برای خلاصی از آن وضع به قلم آورده است، اما گویا هیچ کدام از حکام - که اغلب فرزندان و عموهای شاه بودند - آن را جدی نگرفتند. این سخن بلندی است، اما بی گمان نکته در این بود که هنوز مخاطب این حکم «رعایایی» بودند که به مرحله «شهروندی» نرسیده اند. به همین سبب، در آخرین سال حیات ناصرالدین شاه، روزنامه *حبل المتین* کلکته از زبان یک ایرانی نوشت:

در ایران تشکیل شرکت متأثر است، زیرا در هیچ خصوص قانونی در میان نیست و اطمینان به هیچ چیز نمی توان نمود... رفتار حکام کار را به جایی رسانده که هیچ عاقل نمی تواند از جان و ناموس و مال خود دو ساعت از روی یقین ایمن باشد (حبل المتین کلکته، ۳۰ ربیع الاول ۱۳۱۳: ش ۳/ ۳۴).

بی اخلاقی کار را به جایی رسانیده بود که در تمامی سلسله مراتب قدرت، هرکس در فکر آن بود که پایین دست خود را بچاپد. «هرکس می خواهد لقمه نانی را که در کف دست اوست، از چنگش بر باید. حال آنکه بالادست او نیز با او همان آتش را در کاسه دارد» (اختر، ۱۵ ذیقعه ۱۳۱۳: ش ۵/ ۳۸). ده سال بعد (سال ۱۳۲۲ق/ ۱۹۰۴م)، در زمانی که میرزا رضا مهندس معادن دست نخورده جنوب خراسان را بازدید می کرد، نوشت: «هزار افسوس که اشخاص صاحب ثروت، ابداً پی به مقاصد اصلی نبرده، یا اگر مطلعند از ترس حکام، همیشه انتفاع آنی را ملاحظه نموده و از این گونه اعمال صرف نظر دارند». پس

ادامه می‌دهد: «چنانچه اسباب اطمینانی برای آنها حاصل شود، قریب نباشد که تجار و بعضی از اواسط الناس ملت، شروع نموده کارهای بزرگ به انجام برسانند» (نیک‌پور، ۱۳۸۶: ۱۵۰). فقط زورمدران و حکام داخل شهرها نبودند که امنیت سرمایه‌گذاری را تهدید می‌کردند؛ راهزنان و یاغیان خارج شهرها نیز صاحب‌ثروتان را از هرگونه فعالیت اقتصادی نگران می‌کردند. اگرچه آغامحمدخان به هفتاد سال بی‌نظمی و شرارت در کشور خاتمه داد، در جای‌جای کشور «چالش‌های امنیتی» بر جای خود باقی بودند. گزارش آنها را بیشتر باید در سفرنامه‌ها و تاریخ‌های محلی یافت.

نگاهی به این منابع نشان می‌دهد در تمام مرزهای شرقی کشورمان تا حدود پایتخت، دو نیروی مخرب مشغول کار بودند: شمال آن را ترکمنان ناامن کرده و جنوب آن را طوایف یاغی بلوچ. محمدتقی میرزا رکن‌الدوله، برادر ناصرالدین‌شاه، در سال ۱۲۹۹ق/ ۱۸۸۲م که حکومت خراسان داشت، سفری به مرزهای شمال‌شرقی داشته و از شهرهای آن حدود بازدید به‌عمل آورد. وی آثار ناامنی را در شهر تربت‌جام این‌طور انعکاس داده‌است: «معروف است که جام دارای ۳۵۰ قریه بوده‌است و حالا قریب ۲۰ قریه از آن آباد است و باقی تماماً خراب و قنوات آن از آبادی افتاده‌است» (رکن‌الدوله، ۱۳۵۶: ۱۰۰). این سفرنامه و همه منابعی که از نیمه شرقی کشور سخن گفته‌اند (ترکمنان تا نزدیک ورامین نیز می‌آمدند)، سیمای منطقه‌ای را به تصویر می‌کشند که چندین دهه سایه سنگین و وحشت‌انگیز ناامنی را به خود دیده‌است (افضل‌الملک، بی‌تا: ۱۹).

ترکمن‌ها بعد از عهدنامه آخال تحت تابعیت روسیه قرار گرفته، در راه‌آهن و مزارع پنبه سرگرم شدند، اما بلوچ‌ها همچنان به غارتگری خود در منطقه کرمان و بلوچستان مشغول بودند. تصویری از این وضعیت در *سفرنامه بلوچستان* اثر محمودخان علاءالملک، حاکم وقت کرمان و بلوچستان، دیده می‌شود. او در سال ۱۳۱۹ق/ ۱۹۰۱م، به بلوچستان لشکر کشید تا بلوچ‌هایی را که جسارت کرده و یک کاروان انگلیسی را غارت کرده بودند، تنبیه نماید (علاءالملک، ۱۳۶۴: ۶۲).

در آن سوی سرزمین ایران، مرزهای شمال‌غربی مدت‌های زیاد در زیر تاخت‌وتاز قبایل مرزی گُرد بود؛ جریانی که اوج آن در سال ۱۲۹۸ق/ ۱۸۸۱م و تحت عنوان «شورش شیخ عبیدالله» خود را نمایان کرد (در این باره نیز ← بیگ‌باباپور و غلامیه، ۱۳۹۰؛ این کتاب حاوی گزارش‌های دست‌اولی از ماجراست).

نه تنها مرزها و سرحدات، بلکه راه‌ها و آبادی‌های داخل کشور نیز گرفتار تاخت‌وتاز

قبایل و عشایر داخلی بودند. به یاد داشته باشیم که در دوره قاجار، بیش از نیمی از جمعیت کشور در جرگه همین قبایل و عشایر کوچ‌نشین قرار داشتند؛ عشایری که کسب ثروت از مال غیر را به هیچ وجه دزدی محسوب نداشتند، بلکه آن را جزو غنایم خویش می‌پنداشتند. تضاد میان زندگی عشایری و یکجانشینی بر این آتش دامن می‌زد. نگاهی به منابع مطبوعاتی در یک مقطع کوتاه از این دوره نشان می‌دهد یک جدال دایمی میان حکام شهرها و این قبایل در جریان بوده است. در سال ۱۲۶۸ ق/ ۱۸۵۲ م، احتشام‌الدوله، حاکم خوزستان و لرستان و بروجرد، ناچار شد یکی از ایلات آنجا را «که به راهزنی و سد راه عبور قافله مشهورند» سرکوب کند (وقایع اتفاقیه، ۲۳ ربیع‌الاول ۱۲۶۸: ش ۳/۵۰). در همان سال‌ها، چراغعلی خان، حاکم اصفهان، همواره در مأموریت‌های جنگی بود تا شر قبایل اطراف شهر را از راه‌ها و مردمان روستایی دور کند. یک نمونه در سال ۱۲۶۹ ق/ ۱۸۵۳ م، حاکم با لشکری به جانب فریدن رفت تا «اشرار بختیاری را که همواره در آنجا مصدر افساد و شرارت و هرزگی می‌شدند» سر جای خود بنشانند (وقایع اتفاقیه، ۵ ربیع‌الاول ۱۲۶۹: ش ۴/۹۸). یک سال بعد، می‌خوانیم همین حاکم «چون در این اوقات هنگام عبور و مرور طوایف قشقایی و بختیاری از راه‌های اصفهان است»، به جهت نظم راه‌ها، به هر جایی سوار فرستاده است که دزدی و هرزگی نشود (وقایع اتفاقیه، ۳ شوال ۱۲۷۰: ش ۳/۷۸). بررسی روزنامه‌ها در همین مقطع زمانی چندساله به ما می‌گوید در دوره ناصرالدین شاه، آن‌طور که مشهور است، راهزنان دست‌وپایسته و در زنجیر نبوده‌اند.

نامنی در راه‌های ایران با وقوع انقلاب مشروطیت بسیار شدیدتر شد. شاید، بیش از همه، راه‌های اصفهان که در چهارراهی در جوار دو ایل بزرگ قرار داشت، با ظهور کسانی مانند نایب حسین کاشی و رضا جوزدانی (دو راهزن دیرپا در منطقه) بیش از پیش ناامن گردید، به طوری که دو دهه نامنی فراگیر، نفس فعالان اقتصادی و مردم عادی را حبس کرده بود (درباره عمق فاجعه مذکور ← رجائی و نورایی، ۱۳۹۱: ۲۸). از آنجا که هر کار تولیدی در نهایت به تجارت وابسته بوده تا بدین طریق مازاد تولید به بازارهای فروش برسد، به‌خوبی آشکار است در چنین شرایط نامنی که راه‌های کشور بدان گرفتار بودند، سرمایه‌گذاران کمی دست به خطر زده و تولید را پیشه خود می‌کردند.

۳. ویژگی‌های ایرانی و کار جمعی

علاوه بر نکات اجتماعی گفته شده در بالا، یک نکته فردی نیز مانع تشکیل شرکت و تجمیع

سرمایه در ایران می‌شد. باید بر این حقیقت تلخ انگشت گذاشت که برخی ویژگی‌های رایج در میان ایرانیان، مانع از مشارکت مؤثر در یک کار جمعی است، به‌خصوص در کاری که جنبه اقتصادی داشته‌باشد. منافع فردی، فردگرایی و عدم تحمل ریاست دیگری یا همان زیر بار دیگران نرفتن، آفت بزرگی محسوب می‌شود که مانع از هرگونه تلاش مشترک اقتصادی در قالب شرکت است. ناگفته نماند که بسیاری از این ویژگی‌ها در اثر زیستن در یک جامعه استبدادزده به‌وجودآمده‌است.

برای داشتن روحیه کار جمعی، نخستین شرط وجود نهادهای مدنی در درون جامعه است. این نهادها به دلیل اینکه افراد را به‌اختیار و داوطلبانه و بدون اجبار به کار می‌گیرند، روحیه کار جمعی را گسترش می‌دهند. می‌توان گفت ایرانیان در برگزاری بسیاری از آیین‌ها و مراسم مذهبی جمعی مانند نمازهای جماعت یا عزاداری عاشورا و دیگر اعیاد، از این لحاظ ممارستی طولانی و درس‌آموز داشته و دارند، اما دومین شرط در جامعه ایرانی غایب بود که شامل وجود سازوکارهای دموکراتیک در ساختار سیاسی و اجتماعی است. منظور از این سازوکارها، ایجاد امکان مشارکت تمامی مردم در شکل‌گیری نهادها و تصمیم‌گیری در این حوزه‌هاست که بارزترین آنها مشارکت در مدیریت شهر و کشور است. در صورتی که نهادهای گوناگون جامعه بر اساس اندیشه و مشارکت اکثریت مردم اداره نشود، یا در صورتی که ساختارهای اجتماعی نتوانند احساس عدالت و برابری را در بین افراد شکل دهند، افراد در چنین ساختاری، نگرش، انگیزش و تمایل کافی برای کار جمعی را نخواهند داشت. عامل دیگری که برای گسترش کار جمعی اهمیت دارد، وجود یک نظام حقوقی تأمین‌کننده منافع افراد صاحب‌سهم است. در صورتی که افراد احساس کنند که قانون و نهادهای حقوقی، منافع آنها را در نظام اجتماعی تضمین نمی‌کند، به‌ناچار تلاش می‌کنند تا به صورت «انفرادی» فعالیت‌های خود را به پیش ببرند، چراکه در صورت بروز اختلاف بر سر منافع، این امکان وجود دارد که عده‌ای مغبون و مظلوم واقع شوند. از این رو، برای پیشگیری از تنش‌هایی که تضییع منافع افراد را در کار جمعی به‌وجود خواهد آورد، قانون و نظام حقوقی باید بتواند حقوق همه افراد را در هر موقعیتی تأمین کند. متأسفانه، نظام قضایی ایران در دوره قاجار نمی‌توانست به چنین مهمی دست‌یابد، چراکه بخش عرفی آن در دست حکام و صاحبان قدرت بود؛ کسانی که خود حریصانه در پی کسب سودهای بادآورده گوناگون و چپاول ثروتمندان بودند. بخش شرعی آن نیز به دلیل تعدد مراکز قضاوت (علمای مختلف یک شهر یا یک محله) دچار تنش و تشتت‌های مختلفی بود که به اعتبار آن لطمه می‌زد.

در سال ۱۳۲۲ق/ ۱۹۰۴م، که فعالان اقتصادی ایران به تشکیل برخی شرکت‌های اقتصادی دست‌یازیده بودند، روزنامه *حبل‌المتین* کلکته از زبان یکی از خوانندگان، که تجربه دست‌اولی در این مورد داشت، نوشت: «اغلب شرکت‌های ایران برای جزئی توهمات که یکی می‌خواهد رئیس باشد، دیگری تمکین ندارد، یا از عدم علم یا بی‌انصافی و کلا، یا زیاده‌روی اجزاء، به هم خورده است و سرمایه شرکا سوخت شده» (حبل‌المتین کلکته، ۱۵ رجب ۱۳۲۲: ش ۶/۴) این خواننده در قسمتی دیگر از نامه‌اش اضافه می‌کند: «جز تاراج یکدیگر و سوای تفرعات بی‌معنی و خودنمایی کاری نداریم. همه عیوبات را از خود خلع می‌کنیم. همه خود را اعلم و اعقل ناس می‌دانیم» (همان‌جا). او بر این نکته ایراد می‌گیرد که به جای انجام کارهای اساسی و توجه به پیش‌بردن امور، برای یک ذرع بالانشستن در مجالس «خودکشی» کرده و با یکدیگر نزاع می‌کنیم. کار به آنجا رسید که وقتی کسی در شرکتی سرمایه‌گذاری کرد، عده‌ای «استهزا می‌نمودند که عماقرب وجوهات شما ناچیز خواهد شد و رنود به این مخارجات گزاف، هبائاً مثورا می‌نمایند» (همان‌جا). دو سال بعد، یک روزنامه محلی اصفهان این امر را از منظر بالاتری دیده، نظر داد: «ما ایرانیان قاطباً دارای این صفت ذمیمه هستیم و در تمامی امور اغراض شخصیه خود را از دست نمی‌دهیم، مصالح خاصه را بر منافع عامه ترجیح می‌دهیم» و نتیجه گرفت «پیداست که ترقی هیچ قوم و ملت بدون رعایت جهت نوعیت فراهم نخواهد آمد» (جهاد اکبر، ۱۶ صفر ۱۳۲۵: ش ۳/۶). همین روحیه باعث می‌شد که به قول روزنامه اختر، ایرانیان چهار ماه شراکت کرده و ده سال مشغول مرافعه با هم هستند و بدین شکل «اسباب افتضاح خودشان و تنفر عموم مردم از معنی شراکت و لفظ کمپانی» را فراهم می‌نمایند (اختر، ۲ ربیع‌الاول ۱۲۹۳: ش ۷/۴۸). *حبل‌المتین* بر آن است دلیل عدم تشکیل شرکت، فقدان سرمایه در ایران نیست، بلکه بی‌اعتمادی نسبت به یکدیگر است: «پول‌های ما را خاک می‌خورد و از خوف یکدیگر ظاهر نمی‌داریم» (حبل‌المتین کلکته، ۱۷ ذیقعه ۱۳۱۷: ش ۳/۱۷).

موضوع دیگری که تجربه هم‌زیستی اقتصادی را در ذهن ایرانی به شدت تیره کرده بود، آن بود که عده‌ای در دوره قاجار، پول مردم را می‌گرفتند، مدتی با آن کسب و کار کرده و در واقع شرکتی نیمه‌رسمی تشکیل می‌دادند، اما خیلی زود ادعای افلاس کرده، چند روزی خود را به فلاکت زده، در صورت لزوم در محل مقدسی به بست می‌نشستند. آنها بدین طریق مال مردم را بالا می‌کشیدند. در این رابطه، فلور تحقیق مفصلی انجام داده است. او بر آن است در این زمان «بستانکار به علت وجود یا قانون ناقص تجاری و مقامات فاسد،

دست و پایش بسته بود» (فلور، ۱۳۶۵: ۲۲۵). شاید، اشاره فلور به قانون «المفلس فی الامان الله» باشد. به نظر فلور، در فقدان یک قانون محکم، بستانکار ناچار بود «از طریق مداهنه و چرب‌زبانی با مقامات دولتی و بدهکار» امید داشته باشد به بخشی از حقوق خود برسد (همان‌جا). تعداد افلاس‌های تقلبی آن‌قدر زیاد شده بود که تجار اروپایی با هم قرار گذاشتند فقط جنس خود را نقدی بفروشند (همان: ۲۳۲).

در بررسی واکنش‌های حوزه حکومت بدین امر، درج نکته‌ای بجاست: از همان دوره نخست حکومت ناصرالدین شاه، بنا به دستور وی، مجلس تجارت در شهرهای بزرگ ایران تشکیل گردید. در سال ۱۲۹۳ق/ ۱۸۷۶م، مجلس تجارت تهران که از این همه ادعای افلاس و بی‌اعتمادی رایج در میان تجار نگران شده بود، به دارالشورای کبری (مجمعی حکومتی از وزرا و بزرگان کشور) نوشت:

بعضی از تجار یا سایر کسبه، مال تاجر یا غیرتاجر را گرفته، مدتی درست حسابی کار می‌کنند بعد به قدر میل خود مال مردم را برداشته داعیه افلاس می‌کنند. هم مال مردم به این طریق تلف می‌شود، هم حقیقت امر مخفی می‌ماند. مقرر شود هرکس به این بهانه به هرجا بست می‌رود، او را بیاورند در مجلس تجارت از روی دفتر و سند رسیدگی نمایند.

آنها خواستار آن بودند که اگر معین شد افلاس جعلی است، دولت مال مردم را از او ستانیده و او را حبس نمایند تا «سد باب این‌گونه تقلبات بشود» (ایران، ۱۲ رمضان ۱۲۹۳: ش ۶/۲۹۸). مجلس دارالشورای کبری نیز نظر داد:

هرکس مقروض تاجر است به حکم دولت از روی حق و حساب، قرض خود را ادا کند یا افلاس خود را معلوم نماید. اگر به سبب حرق و غرق یا حادثه اضطراری مفلس شده است، معاف می‌ماند، اما در صورت وضوح بی‌مبالاتی و غلط‌کاری، باید به ادای حقوق ارباب طلب خود محبوس شود (همان‌جا).

اینکه مجلس تجارت به فکر چاره‌جویی و مددجستن از قدرت حکومت برای سد راه این بداخلاقی اقتصادی - اجتماعی شده است، نشان از آن دارد که قبح اجتماعی این امر ریخته شده و دیگر ابزار افکار عمومی و یا ایمان مذهبی افراد نمی‌توانسته مانع از افلاس‌نمایی و چاپیدن مال مردم بشود. از سوی دیگر، در عرف ایران آن روز، مصادره خانه و اموال زن و فرزند و حتی خدمتکاران مرسوم نبود. ورشکسته را نمی‌شد به زندان انداخت و هرگونه «جلوگیری از امرار معاش دیگران یا سلب امکان از آنها در پرداخت آبرومندان»

قروضشان یک کار ضد اجتماعی محسوب می‌شد» (فلور، ۱۳۶۵: ۲۲۹). این بود که ادعای افلاس و رسیدن به منالی یک‌شبه، هزینه زیادی دربرداشت.

معلوم است که این معضل اجتماعی - اقتصادی در سال ۱۲۹۳ق/ ۱۸۷۶م و با یک نظر مجلس دارالشورا حل نشد، چراکه اصولاً وقتی جامعه‌ای فاقد قانون اساسی و بعد از آن قوانین عادی مانند قانون تجارت باشد، این‌گونه مفاسد در آن محتمل است. سی سال بعد، روزنامه جهاد اکبر در سال ۱۳۲۵ق/ ۱۹۰۷م، این بی‌اعتمادی شایع را مانع کسب و کار دانسته ابراز داشت:

آنچه مانع پیشرفت کار و کسب عموم و انتشار صنایع است همان ناراستی است که کسی به ابناى وطن خود اطمینان ندارد، زیرا که اجرای اداره و تشکیل شرکت و توسعه زراعت و غیره، اجزاء و کارکنان و مباشران می‌خواهد و در صورت عدم تأمین و اطمینان چگونه جاری می‌گردد؟ (جهاد اکبر، ۲۴ جمادی‌الاول ۱۳۲۵: ش ۱۸/۵).

پس، در شرایطی که هیچ تاجری نمی‌توانست به همکار یا همشهری خود اعتماد کند که مالش را نزد او بگذارد، چگونه می‌توان انتظار داشت عده‌ای چندصدنفره نشست، شراکتی ترتیب داده، مالی روی هم نهاده، به دست کس یا کسانی بسپارند و در نهایت کاری صورت‌بدهند؛ جماعتی که هیچ‌گونه پیوند مشتری به‌جز شراکت اقتصادی با یکدیگر ندارند. با وجود تشکیل برخی شرکت‌ها، ترس از تشکیل شرکت تا آخر دوره قاجار، در ذهن و دل ایرانی باقی ماند. در سال ۱۳۰۴ش/ ۱۹۲۵م، روزنامه حبل‌المتین کلکته آرزو کرد با پایان یافتن مدت قرارداد داری، یک شرکت ایرانی جای آن را بگیرد، اما بلافاصله به خویش نهیب می‌زند که ایرانیان از این مراحل فرسنگ‌ها دور هستند،

چراکه به مجرد خواندن این مقالات خواهندگفت که کمپانی و شرکت‌هایی که در ایران امثال شرکت عمومی، شرکت اسلامی و و و که در سنوات قبل، از پول ضعفا، فقرا و بیوه‌زن‌ها تشکیل گردید، جز اینکه بر ثروت مؤسسين آن افزوده و چرب‌ترین و لذیذترین لقمه‌های خود قرارداد، و به پشت‌هم‌اندازی و زبردستی به صاحبان سهام جوابی نداده‌اند، چه کرد که این کمپانی و هزارها کمپانی‌هایی که در ایران تشکیل شود بکنند؟ (حبل‌المتین کلکته، ۱۳ ربیع‌الاول ۱۳۴۴: ش ۳۲/۸).

معلوم است که هنوز کار جمعی در عرصه اقتصاد هیچ جذابیتی برای جامعه ایران نداشته‌است. لندور که در اوان مشروطیت ایران را سیاحت کرد، از این تجربه تلخ ایرانیان می‌گوید که آنها طلا و نقره پنهان‌شده خود را تبدیل به سهام کردند، اما «دیدیم چگونه

کارخانه قند، کارخانه شیشه‌سازی، شرکت گاز و شرکت معادن در ایران سابقه بدی از خود بر جای گذاشتند و ایرانیان از طریق این خاطرات است که نسبت به روش پولدارشدن خارجی‌ها بدبین‌اند» (لندور، ۱۳۸۸: ۱۰۶). مندرجات *حبل‌المتین* کلکته امتداد این روحیه را تا اوایل دوره رضاشاه نشان می‌دهد؛ روحیه‌ای که در فرهنگ عمومی نیز جا باز کرده بود. «ندرتاً اتفاق می‌افتد که سه نفر شراکتشان در قلیل مدتی امتداد یابد و تنها به یک کلمه عوامانه متوسل شده که چون در وسط دانه گندم که روزی ماست، شکاف گذارده شده، افراد هم باید منفرداً کسب روزی و معاش کنند» (حبل‌المتین کلکته، ۱۴ آذر ۱۳۰۶: ش ۱/۵). او متأسف است که همین زمینه‌های فرهنگی و فقدان قانون محکم و نبود یک الگوی صحیح در تأسیس شرکت کار را به اینجا کشیده است: «از یک طرف مزخرفات سابقه که در اذهان جایگیر شده، از طرفی عدم قانون مجازات که کلیتاً موجب سلب اعتماد گردیده و از جهت فقدان راهنما و مسبوق‌نبودن به اقتضا و فریفته‌شدن به تجملات بیگانه»، ملت را از تأسیس شرکت ترسانده است (همان‌جا).

در سال ۱۳۰۸ ش / ۱۹۲۹ م، روزنامه *اطلاعات* ابراز عقیده کرد:

به واسطه نظریات منفعت‌طلبانه معدودی، یک ملتی نسبت به هم ظنین گردیده، ابداً فکر اشتراک مساعی و معاونت در مخیله‌ها رسوخ نیافته، حس اعتماد و اطمینان از همه سلب شده. به همین جهت پیرامون کارهای عمومی و کارهای مولده ثروت نگشته، سرمایه‌های خود را اغلب بدون استفاده متراکم ساخته و یا به کارهای نامشروع و دلالی اجانب انداخته، نه خود استفاده می‌برند و نه به مملکت و هم‌وطنان خود استفاده می‌دهند (اطلاعات، ۱۷ مرداد ۱۳۰۸: ش ۲/۸۲۸).

به نظر می‌آید تجار و صاحبان ثروت ایران در جهت «سود مشترک» با یکدیگر تشریک مساعی نمی‌کردند، بلکه آنچه آنها را گاهی اوقات به دور یکدیگر گرد می‌آورد، ممانعت از «زیان مشترک» بود. در سال ۱۲۷۰ ق، به دلیل مشکلاتی که برای تجار پیش آمده بود، شاه به «ملک‌التجار» حکم کرد که هر هفته در کاروانسرای دولت، تجار را جمع کرده و «در باب امورات تجارتی مذاکره و مصلحت نمایند» (وقایع اتفاقیه، ۱۵ جمادی‌الاول ۱۲۷۰: ش ۳/۱۵۸). قصد آنها این بود که مانع ورشکستگی پی‌درپی همقطاران خود شوند. این نوع نشست‌ها سرانجام به تشکیل اتاق‌های تجارت در شهرهای بزرگ منجر گردید (در این رابطه ← ترابی، ۱۳۹۲). حتی، در سال‌های پایانی حکومت قاجار نیز هجوم کالاهای خارجی و سقوط ارزش پول ملی، موجب شد تجار به گرد هم جمع شده و چاره‌اندیشی کنند. این تشکل‌ها تحت عناوین

«نهضت اقتصادی» و یا «مجمع اقتصادی» نام گرفته بودند. اسناد بسیاری از آنها و تصمیماتشان باقی مانده است (← مختاری اصفهانی، ۱۳۸۰)، اما چرا این نشست‌ها به تشکیل شرکت‌های تولیدی نینجامید؟ آیا می‌توان گفت روحیهٔ تجار ایرانی با «مبارزهٔ مشترک» سازگارتر بود تا پیش‌بردن یک پروژهٔ اقتصادی مشترک؟ بیجا نیست اگر گفته‌شود کار جمعی اقتصادی و تأسیس شرکت، پیوند عمیق‌تر و اعتماد پررنگ‌تری را طلب می‌کرد که در دوران انحطاط قاجاری، این سرمایه به کلی رنگ باخته بود. نوردن در سال‌های جنگ جهانی اول با خود می‌اندیشید: «چرا ایرانی‌ها ذره‌ای نسبت به یکدیگر اعتماد ندارند؟» (نوردن، ۱۳۵۶: ۶۲)

بی‌اعتمادی شایع در میان فعالان اقتصادی، تمایل آنان را برای دخالت و نفوذ بیشتر دولت برانگیخته بود. یک روزنامهٔ محلی اصفهان در سال ۱۲۹۹ ش / ۱۹۲۰م پیشنهاد کرد دولت در شرکت‌هایی که تشکیل می‌شود خود نیز سهام شود تا از حیف و میل مصون بماند: «بلیت‌هایی را که برای شرکت عمومی چاپ می‌نماید به مهر و امضای خویش اعتبار بخشد تا عموم مردم، علی‌قدر مراتبهم، با خاطری مطمئن خریداری کرده و در تأسیس آن شرکت نمایند» (اختر مسعود، ۲۶ فروردین ۱۲۹۹: ش ۳/۱۱). جالب است که هفت سال بعد، روزنامهٔ حبل‌المتین نیز برای شکستن تابوی شرکت‌سازی، پیشنهاد کرد نمایندگان وزارت فواید عامه را در هر ولایت «پیشنهاد تأسیس کمپانی‌های مفید با شرکت اساسی دولت، به طریق اسهام اساسی و فرعی، به تناسب صناعت محل» اعلام کنند (حبل‌المتین کلکته، ۱۴ آذر ۱۳۰۶: ش ۶/۱). البته، فوراً، نظر خود را واضح می‌کند که «ما نمی‌گوییم دولت در هر کمپانی اسهام مهمی را خریدار کند، بلکه محض تشویق و تقویت اهالی یک سهم اساسی هم کفایت می‌کند» (همان‌جا).

بی‌اعتمادی، فقدان روحیهٔ کار جمعی و ترس از رقبای احتمالی، پیامد خطرناک دیگری نیز داشت. این امر تجار ایران را واداشته بود در آغاز هر کار اقتصادی، خواستار برقراری نوعی «انحصار» برای خود باشند. این انحصار هم باید از ناحیهٔ دولت، یعنی قدرت برتر، به رسمیت شناخته‌شده و مورد حمایت قرار می‌گرفت. همین امر، یعنی واردشدن پای سیاست در عرصهٔ اقتصاد، خودبه‌خود فساد را نیز به دنبال داشت. این فساد می‌تواند از ناحیهٔ دولت بوده و یا از ناحیهٔ خود فعال اقتصادی بروز کند. در هر صورت، محصول فقدان رقابت آزاد اقتصادی است. روزنامهٔ حبل‌المتین کلکته صدای یک فعال اقتصادی را منعکس کرد که می‌گفت وقتی دولت انجام پروژه‌های اقتصادی را از کسی می‌خواهد،

به محض اراده دولت ابد مدت، یک نفر برای اتمام این خدمت داوطلب خواهد شد و آن شخص، اول در خیال مداخل است. فی‌الجمله دزدی بکند. دیگری می‌خواهد این کار را از اولی بگیرد و زیاده‌تر دزدی بکند. مختصر، کار به جایی می‌رسد که یک دفعه آن کار تباه می‌شود.

او یادآور می‌شود که پیشتر، تولید لباس قشون از برک کرمان به کسی پیشنهاد شد و ابتدا خوب پیش رفت، اما بعدها به دلیل طی شدن این روند، به قدری کیفیت کار پایین آمد که به کلی موقوف شد (حبل‌المتین کلکته، ۲۱ ذیقعدہ ۱۳۱۶: ش ۶/۲۱). آشکار است که وقتی رقابت از میان رفت و شخصی منحصرأ انجام کاری را به دست گرفت، کم‌کم کیفیت قربانی خواهد شد. در این فضا، دولتی‌ها نیز با گرفتن پیشکش، انحصارات اقتصادی را خرید و فروش می‌کردند. درست در همان سال، یکی دیگر از فعالان اقتصادی کرمان به روزنامه مذکور نوشت:

هر صاحب هوش و صاحب مایه‌ای در قلبش جای گرفته که اگر من امروز کاری را رواج بدهم و زحمت بکشم و خرج کنم، صنعتی را ترقی دهم، فردا که نفع آن ظاهر شد، شخصی برخاسته یک پیشکشی به حکومت می‌دهد و آن کار و صنعت را از او می‌گیرد. صدها این‌گونه نظایر در دست موجود است (حبل‌المتین کلکته، ۲۸ ذیقعدہ ۱۳۱۶: ش ۵/۲۲).

گفتنی است این روحیه در دوره پهلوی اول و با تصویب قانون تجارت و برپایی دادگستری قوی و شعبات آن از جمله اداره ثبت اسناد و املاک، که می‌توانستند بسترهای حقوقی و قضایی را برای فعالیت اقتصادی فراهم کنند، تا حدود زیادی شکسته شد و فضای تازه‌ای به وجود آمد که محصول آن تأسیس شرکت‌های تولیدی و خدماتی زیادی بود که در عرصه اقتصاد ایران پدیدآمده و کارخانه‌های صنعتی فراوانی در ایران به راه انداختند.

۴. نداشتن آمادگی علمی و فنی برای داشتن کارخانه

در جهان امروز، هر شرکت یا سرمایه‌تجمع‌یافته‌ای اگر بخواهد دست به کار تولیدی بزند، باید به سراغ صنعت رفته و کارخانه‌ای برپا کند. صنعت نیز در بستر خالی از علم هرگز پا نمی‌گیرد؛ اگر هم در چنین فضایی کاشته شود، خیلی زود خشک شده و از بین می‌رود. به همین دلیل نیز بسیاری از اصلاحگران جامعه قاجاری کم‌کم بدین نکته رسیدند که گذر پیشرفت‌های اقتصادی از میان «مدارس جدید» می‌گذرد. اینکه در عصر مشروطه، با باز شدن میدان، دلسوزان جامعه به سراغ برپایی مدارس نوین رفتند، بدین سبب بود که درک

کرده بودند «تاریخ خرابی مملکت ایران با تاریخ نایابی علم و صنعت در آن سامان یکی است. از این روی مملکتی که در او باب علم مسدود شد هرگز آبادی از برای آن مشهود نخواهد شد» (جهاد اکبر، ۲۴ صفر ۱۳۲۵: ش ۶/۷). در همان سال‌ها، روزنامه دیگری رابطه مستقیمی میان آبادی مملکت و مدارس کشور با وساطت صنعت برقرار کرد:

آبادی هر مملکتی اولاً موقوف به داشتن قوت است و قوت موقوف به داشتن صنعت است و صنعت موقوف به تحصیل علم است و تحصیل علم موقوف به تأسیس مدارس است. پس امروزه هیچ چیز برای ما لازم‌تر از مکاتب و مدارس نیست (فرج بعد از شدت، شعبان ۱۳۲۵: ش ۶/۱).

در دوره ناصرالدین شاه، اگرچه کورسویی به نام مدرسه دارالفنون برپا گردید و در حوزه صنعت نیز محلی به نام «مجمع الصنایع» تشکیل شد که استادانی در آنجا نشسته به کار کالسکه‌سازی، ساعت‌سازی، ملیله‌دوزی و غیره مشغول گردیدند (وقایع اتفاقیه، ۶ جمادى الثانی ۱۲۶۹: ش ۶/۱۱۱؛ نیز در این باره ← یوسفی فر، ۱۳۹۰)، این‌ها نیازی را که صنایع مختلف داشتند برطرف نمی‌کرد، به‌خصوص کارخانه که به همراه علوم مربوطه باید دانش مهندسی را نیز در مرحله اجرا و عمل به همراه خود داشته باشد. شاهدهی که ارائه خواهد شد، فقر شدید علمی و فنی را در سال ۱۲۹۴ق/۱۸۷۷م نشان می‌دهد. نخست، متن خبر از روزنامه *ایران*: «ضربخانه دولتی که چند سال قبل از پاریس ابتیاع شده بود و در محلی که مشهور به کارخانه ریسمان‌ریسی و الان ضربخانه دولتی است، گذاشته بودند، به سبب کسر بعضی اسباب و حاضر نبودن یک نفر معلم برای راه‌انداختن این چرخ که به امداد بخار گردش می‌نماید، چندی عاطل و ملقی از عمل بود» تا آنکه دو سال قبل شاه دستور داد ضربخانه به راه بیفتد و اکنون با استخدام یک نفر مهندس اتریشی، ضربخانه راه‌اندازی شده است (ایران، ۱۲ جمادى الثانی ۱۲۹۴: ش ۶/۳۲۴). نکات مهم در این خبر آن است که کارخانه ریسمان‌ریسی سابق، که ضربخانه را به جایش ساختند، همان کارخانه ناصرالملک است که از اتفاق به دلیل نارسایی فنی و تکنیکی اندکی بعد از سال ۱۲۷۶ق/۱۸۵۹م خوابیده بود. سخن اصلی بر آن است که یک کارخانه به مانند یک ساعت، همه اجزایش باید حاضر بوده، در جای خود و درست کار کنند. وقتی یک جزء کوچک آن نباشد، کل نظام از کار خواهد افتاد؛ حتی، ضربخانه دولتی نیز به دلیل فقدان یک مهندس مکانیک، که قطعات مورد نیاز را بسازد و یا نصب کند و نیز به دلیل «یک معلم»، سال‌ها عاطل افتاده بود؛ تازه، از زمانی که شاه دستور به راه‌اندازی آن داد تا زمان راه‌افتادن دو سال طول کشید. از یاد

نبریم که این ضرابخانه دولتی ایران بود که تمام نظام اداری و قدرت سیاسی را پشت سر خود داشت. حالا، اگر یک کارخانه خصوصی در این خلاء دانش و حمایت بخواهد راه افتاده و به کار خود ادامه دهد، معلوم است که چقدر می‌تواند پایدار باشد. بنابراین، باید به فعالان اقتصادی روزگار قاجار حق بدهیم که در خلاء علمی و فنی، حتی در مخیله‌شان هم نگنجد که کارخانه‌ای تولیدی راه‌اندازی کرده و بدین راه بروند. کارخانه مجموعه‌ای نیست که یک بار آورده و نصب شود و دیگر بی‌نیاز از مراقبت‌های فنی و تکنیکی باشد. برعکس، قطعات و ماشین‌آلات کارخانه همواره باید مورد بازرسی و تعویض قرار گرفته و نظارت علمی بر روی آن باشد. در سال ۱۳۱۰ ش / ۱۹۳۱ م، شویمان (Schuenemann)^۱، مهندس آلمانی کارخانه وطن اصفهان، راجع به اهمیت یک کارخانه آهنگری افتتاح شده در اصفهان نوشت: تجارب نشان داده‌است که هیچ کارخانه‌ای در ایران نمی‌تواند به کار ادامه دهد،

مگر اینکه یک کارخانه تعمیرکاری با دستگاه ریخته‌گری حاضر باشد، زیرا در یک کارخانه‌ای مثل کارخانه وطن اصفهان یا از آن بزرگتر، همه‌روزه اتفاقاتی می‌افتد که یک چیزی شکسته یا ساییده شده و ازمیان می‌رود و این مسئله خود یک اسباب لنگی و تأخیر کار می‌شود. نه فقط یک قسمت کارخانه را فلج می‌کند، بلکه به واسطه فلج شدن آن قسمت، تمامی کارخانه فلج خواهد شد (مختاری اصفهانی، ۱۳۸۳: ۲۴۵).

در سال ۱۳۱۷ ق / ۱۸۹۹ م، که زمزمه افول شرکت اسلامی بر خاسته بود، روزنامه اطلاع پیشنهاد کرد شرکت اسلامی ماشین بخار وارد کرده و به تولید صنعتی روی آورد (اطلاع، ۱۲ جمادی الثانی ۱۳۱۷: ش ۵ / ۴۹۴)، اما همان زمان روزنامه *حبل‌المتین* کلکته، که با کارخانه‌های صنعتی هندی/انگلیسی آشنایی داشت و زمینه‌های لازم را درک می‌کرد، فقدان علم را عامل اصلی افول شرکت عنوان کرد. این روزنامه تشخیص داد مانع ترقی شرکت «عدم عضویت دانایان فنون صناعیه در این شرکت» است (حبل‌المتین کلکته، ۸ ذی‌حجه ۱۳۱۷: ش ۶ / ۲۰). او در توضیح مشخصاً به نکته‌ای اشاره کرد که ما در این مقاله سعی در اثبات آن داریم:

نمی‌توان گفت بدون علم، محض وجود کارخانجات، سالب احتیاج ماها خواهد بود. اگر این قسم بودی می‌باید کارخانه بلورسازی و شمع‌ریزی و قندسازی طهران، به یک اندازه ما را مستغنی از خارجه کرده باشد و حال آنکه کارخانه بلورسازی و شمع‌ریزی از خارجه داخل خاک ایران شد، ولی به واسطه عدم محافظ، یعنی علم، کم‌کم ازمیان رفت و آلات و اجزای آن زیر خاک پوسید (همان‌جا).

نویسنده روزنامه می پرسد در چنین شرایطی اگر کارخانه وارد کردیم و مهندس آن ناخوش گردید، تکلیف چیست؟ یا اگر چرخ کارخانه شکست، باید کارخانه معطل بماند؟ پس نتیجه می‌گیرد «باید اول روح کارخانجات را ساخت. یعنی کارخانه واقعی، که دارالعلوم است، قائم نمود و آن ممکن نیست مگر به افتتاح مکاتب ابتداییه و حرکت دادن اطفال مستعد را به ژاپون در تحصیل علوم صناعیه و مراجعت دادن آنها را به وطن و تشکیل دادن کارخانجات». او از مسئولین شرکت می‌خواهد چند نفر را برای فراگیری دانش مهندسی به خارج اعزام دارند (همان‌جا).

بنابراین، به‌رغم آنچه گفته می‌شود، صنعت قاجار به دلیل هجوم کالاهای ارزان‌قیمت خارجی نتوانست رشد یافته و سرپا بماند، باید بگوییم همه‌چیز را نباید به گردن گمرک و درهای باز تجاری انداخت. ورود رقبای خارجی در مواردی حتی می‌تواند حرکت‌دهنده و پیش‌برنده صنعت بومی گردد. آنچه صنعت قاجاری را زمین‌گیر کرد، فقدان زمینه علمی و فنی برای حفظ و نگهداری صنعت و کارخانه بود. به موضوع شرکت اسلامی به‌زودی خواهیم پرداخت که همه‌چیز حتی سرمایه و زمینه اجتماعی برای برپایی کارخانه نساجی به غایت آماده داشت، اما جرئت نکرده بدین کار دست یازد؛ چرا؟ برای مردمی که آماده نخریدن کالای خارجی بودند، دیگر ترس از ارزان‌فروشی خارجی معنی نداشت. بی‌گمان آنچه شرکت اسلامی را از فکر کارخانه برحذر می‌داشت، کارخانه‌های نساجی سابق بود که به واسطه شکسته شدن یک قطعه و یا خراب شدن یک دستگاه برای همیشه موتورشان خاموش گردیده بود.

۵. شرکت اسلامی و احتراز از کارخانه‌داری

پنجاه سال حکومت دیرپای ناصری، بازرگانان و صاحب‌ثروتان کشور را قبولانده بود که در این کشور هیچ‌چیز تغییر نخواهد کرد! اما، ترور شاه و روی کار آمدن مظفّرالدین‌شاه، فضای تازه‌ای در همه ارکان سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور ایجاد کرد. در این زمان، شاید، به دلیل ضعف شخصی پادشاه، قدرت حکام نیز کاهش یافته بود. ایرانیان جرئت یافتند بخشی از سرمایه خود را در تأسیس شرکت به کار انداخته و اقدامات جمعی صورت بدهند.

در تاریخ ۶ ذیحجه ۱۳۱۶/۱۷ آوریل ۱۸۹۹، روزنامه *حبل‌المتین* کلکته خبر برپایی یک شرکت تولیدی به نام «شرکت اسلامی اصفهان» را درج کرد؛ شرکتی که مقصود آن «دادوستد و خرید و فروش امتعه و منسوجات داخله و ترقی صناعت و جلب کارخانجات

و رفع احتیاج از خارجه» بود و همراهان آن علما و اعیان طراز اول شهر بودند. در همین خبر می‌خوانیم: «قابطه اهل اصفهان عهد کرده و میثاق نهاده‌اند که غیر از منسوجات داخله نپوشند» (حبل‌المتین کلکته، ۶ ذیحجه ۱۳۱۶: ش ۶/۲۳). جمله اخیر بستر اجتماعی مناسب شرکت را نشان می‌دهد.

مدتی بعد کتابچه قواعد شرکت اسلامی انتشار یافت که ریاست کل شرکت را به حاج محمدحسین کازرونی می‌داد. در فصل ششم، «ترقی صنایع و مهیامودن کارخانه ریسمان‌تابی» را از اهداف شرکت بیان کرده بود «که هم رفع احتیاج شود و هم جمعی از اهل وطن مشغول کار و صنعت باشند» (حبل‌المتین کلکته، ۳ صفر ۱۳۱۷: ش ۵/۳۰). شرکت با دادن سفارش به بافندگان اصفهانی، کاشانی، یزدی و کرمانی و با توجه به شبکه گسترده‌ای که از تجار همراه خود داشت و در واقع نمایندگان شرکت در شهرهای مختلف بودند، به بازاریابی و فروش این پارچه‌ها دست می‌زد.

کتاب‌هایی که درباره شرکت اسلامی سخن گفته‌اند، راجع به افول آن و نیز علل این شکست سخنی به‌میان نیاورده‌اند. این امر مستلزم مطالعه دقیق روزنامه‌ها و اسناد مربوطه است. سال ۱۳۱۷ق/ ۱۸۹۹م، اوج فعالیت و جلوه این شرکت بود. در سال ۱۳۱۸/ ۱۹۰۰م، مدیر شرکت خبر داد «چیزی که سبب عدم رغبت بعضی‌هاست، همان اسم خارجه است که روی قماش ما نیست و همان چاپ خارجه است که هنوز به منسوجات ما نخورده» (حبل‌المتین کلکته، ۶ جمادی‌الثانی ۱۳۱۸: ش ۵/۴۵). او از ایرادهای «بنی اسرائیلی» که بر محصولات شرکت گرفته می‌شد، گله داشت. محصولات شرکت دیگر خریدار کافی نداشت. سرانجام در ربیع‌الاول ۱۳۲۱/ ژون ۱۹۰۳، شرکت اسلامی تصمیم نهایی خود را گرفت و اعلام کرد: «به واسطه عدم رغبت اهل وطن به منسوجات داخله» از اواسط سال گذشته دو ثلث از سرمایه شرکت را به مال‌التجاره‌های دیگر اختصاص داده و «فقط جهت توجه غیرتمندان خاص‌الخاص، ثلث سرمایه را در دادوستد منسوجات گذاشت که نیات خیریه ایشان را استقبال نماید» (حبل‌المتین کلکته، ۱۸ شعبان ۱۳۲۱: ش ۲/۱۰). به زبان دیگر، مصرف‌کنندگان دیگر رغبتی به تولیدات شرکت اسلامی نشان نمی‌دهند. پس، شرکت اسلامی دیگر راه سابق را نخواهدرفت و از تولید و تجارت منسوجات تا حدودی کنار کشیده‌است؛ فقط، بنا به اهداف اولیه و شور و شوقی که شرکت بر مبنای آن پایه‌گذاری گردید، ثلث سرمایه را در این کار خواهدنهاد.

ادیب‌التجار، مدیر شرکت اسلامی، در نامه‌ای که در ماه شوال همان سال برای روزنامه

حبل‌المتین کلکته نوشت، به زبان غیرمستقیم مشکلات شرکت را برای روزنامه بیان کرد. این مشکلات بیشتر به انتظارات بالای مشتریان برمی‌گشت که «در خریدش معاذیر جاهلانه آوردند و از این اداره محترم و مردمان لایعلم، همه‌چیز، بلکه غوره نشده مویز خواستند، یا به کلمات جفنگ، البسه نازک قشنگ خواهشمند شدند» (حبل‌المتین کلکته، ۲۲ شوال ۱۳۲۱: ش ۶/۱۸). بی‌گمان، مشتری‌ها به مدیران شرکت گوشزد می‌کردند که باید کارخانه نخ‌ریسی و پارچه‌بافی برپا کنند (به سبب بالا رفتن کیفیت منسوجات شرکت)، ولی مدیران شرکت از این کار سرباز می‌زدند. به نظرمی آید مجموعه عواملی که در این مقاله بدان‌ها اشاره شد، باعث گردید مدیران شرکت اسلامی با وجود زمینه‌های مساعد فرهنگی و اجتماعی، دست به خطر نزده و به فکر احداث یک کارخانه نساجی بر نیایند.

۶. سه تجربه دیگر، کارخانه‌های ناموفق و موفق

به نظرمی آید در نخستین تجربه صنعتی، تأسیس دو کارخانه کاغذسازی و ریسندگی با هم مورد توجه قرار گرفته بودند. توجه به صنعت نساجی از آن جهت قابل قبول است که بالاترین رقم واردات کشور تا اواسط دوره رضاشاه، به امر پارچه و نخ اختصاص داشت. بر اساس آمارهای گمرک در سال ۱۳۰۸ ش، مبلغ ۱۶۶ میلیون ریال فقط صرف واردکردن منسوجات پنبه‌ای شده است، در حالی که به قند و شکر که رقم بعدی است، فقط ۱۱۵ میلیون ریال اختصاص داده شده است (احصائیه گمرک، ۱۳۰۸: ۱۲۵). خروج این همه پول از کشور، فعالان اقتصادی و سیاستمداران را به تأمل واداشته بود.

نخستین بار در سال ۱۲۷۵ ق / ۱۸۵۹ م، محمودخان ناصرالملک با صرف ۹۵ هزار تومان از مسکو یک کارخانه ریسمان‌ریسی خریداری کرده و در نزدیک قصر قاجار در اطراف تهران نصب کرد، اما «بعد از چندی کارکردن معطل ماند» (جمال‌زاده، ۱۳۶۲: ۹۳). این همان کارخانه‌ای است که محل آن بعدها ضرابخانه دولتی گردید. ناصرالملک در همان سال وزیر صنایع، معادن و تجارت بود (وقایع‌اتفاقیه، ۲۴ جمادی‌الاول ۱۲۷۵: ش ۳/۴). پس، کارخانه نخ‌ریسی چه زمانی و چرا از کار افتاده است؟ یک منبع یعنی مهدی‌قلی هدایت، مخبرالسلطنه، در مطلب کوتاهی در خاطراتش به ناصرالملک می‌تازد که کارخانه «مندرسی» را از «پیرزنی روسی» خریداری کرد که کار نکرد و بدین خاطر، «ناصرالدین‌شاه را از شوق تأسیس کارخانه انداخت» (هدایت، ۱۳۴۴: ۵۳). همین نکته که کارخانه در ابتدا مشغول کار بوده و بعدها از کار افتاده است، نشان از آن دارد که ایرانیان به دلیل عقب‌ماندگی فنی، قادر

نبوده‌اند خرابی‌ها و قطعات آن را بازسازی و تعمیر کنند، وگرنه تا به امروز هم مرسوم است که اغلب کارخانه‌ها به صورت «دست دوم» خرید و فروش می‌شوند. دور نیست که پیرزن روسی به دلیل خریداری دستگاه‌های مدرن‌تر، دستگاه‌های قدیمی خود را فروخته‌باشد.

این نخستین تجربه ناموفق کارخانه نخ‌ریسی در ایران بود. بیش از سی سال بعد، در سال ۱۳۱۲ق/ ۱۸۹۵م، مرتضی قلی‌خان صنایع‌الدوله با مشارکت محمدتقی شاهرودی، کارخانه‌ای با هزینه ۵۲ هزار تومان وارد کرد. کارخانه در اطراف تهران راه‌اندازی شد و شاید ممانعت بسیاری از سوی دولت ایران بر سر راه آن ایجاد نگشت، ولی «با آنکه محصولات این کارخانه اعلا بود، به مناسبت رقابت تولیدکنندگان خارجی، که با کاهش موقت بهای کالا به میدان آمدند، نتوانست دوام بیاورد و ازمیان‌رفت» (اشرف، ۱۳۵۹: ۸۳).

در تحلیل شکست هر دو کارخانه بالا، باید بگوییم از آنجاکه کشت پنبه امریکایی در اطراف کشور گسترش یافته و به‌خصوص در اطراف ورامین به‌خوبی محصول می‌داد، نیز بدین خاطر که کرایه حمل بقیچه نخ از مرزهای شمالی و جنوبی تا مراکز مصرف ایران بسیار زیاد بود، هزینه‌ای که دو کارخانه بالا از پرداخت آن معاف بودند، پس چرا نتوانستند پنبه ورامین را به نخ تبدیل کرده و به خریداران داخلی به قیمتی که به‌صرفه باشد بفروشند؟ در نظر داشته‌باشیم که این کارخانه‌ها فقط نخ تولید می‌کردند و نه پارچه که موضوع طرح، رنگ و تکمیل پیش‌بیاید و عقب‌ماندگی تکنولوژیکی نمایان گردد. از سوی دیگر، نخ‌های تولیدشده می‌توانست بازار مناسبی در میان تولیدکنندگان سستی پارچه در داخل و حتی تولیدکنندگان فرش داشته‌باشد. موضوع دیگر، صاحبان آنها از خاندان‌های بلندپایه دیوانی بودند که حکام قاجار برای باج‌خواهی و «تیغ‌زنی» آنها دست کوتاه‌تری داشتند. پس، کارخانه‌های مذکور باید قدرت رقابت بیشتری با هم‌تایان روسی و انگلیسی خود می‌داشتند. اما، چه شد که توان این کارخانه‌ها این قدر ناچیز بود؟ هیچ‌کس به‌درستی نوشته‌است که آنها تا چند سال توانستند بر سر پا بمانند. این حقیقت که نوشته‌اند بعد از خاموشی کارخانه در سال ۱۳۱۳ق/ ۱۸۹۶م، صنایع‌الدوله کوره آهن‌تراشی راه‌اندازی کرده و حتی ناصرالدین‌شاه از آن بازدید به‌عمل آورده‌است، باید عمر کارخانه نخ‌ریسی صنایع‌الدوله را حدود یک سال در نظر گرفت.

هدایت که خود و پدرش از سهامداران عمده کارخانه صنایع‌الدوله بودند، بزرگترین علت خوابیدن کارخانه را «عهدنامه ترکمنچای» می‌داند (هدایت، ۱۳۴۴: ۳۸۲). این تحلیل می‌تواند تا حدودی درست باشد، اما در خلال جملات کوتاه هدایت هم پیداست که این

فقط یکی از علت‌ها بوده‌است. مگر در هندوستان آن زمان چندین کارخانه نخریسی مشغول کار نبود؟ مگر در خود کشورهای صنعتی، کارخانه‌های ریسندگی و یا بافندگی فقط در اختیار دولت بودند که می‌توانستند به کار خود ادامه دهند؟ خیر، آنها هم با حضور رقیبان بسیار به کار خود ادامه می‌دادند، اما به نظر نگارنده، عقب‌ماندگی‌های فنی و فقدان مدیریت مناسب باعث شد کارخانه‌های مذکور خیلی زود خاموش شوند. به این نکته اشاره شد که هر کارخانه در کنار خود نیاز مبرم به یک کارخانه «قطعه‌سازی» دارد که وقتی قطعه‌ای از آن شکست یا ساییده شد، خیلی زود جایگزین آن فراهم شود؛ امری که این دو کارخانه از آن محروم بودند. پس، با شکسته شدن اولین قطعه دستگاه (آن هم در جوار کارگر ناوارد ایرانی)، کل کارخانه از حیز انتفاع ساقط شده‌است.

به یاد داشته‌باشیم که خود صنایع‌الدوله بعد از بسته شدن کارخانه نخریسی و یا در کنار آن، در سال ۱۳۱۳ق، یک کارخانه آهن تراشی در تهران برپا کرد (هدایت، ۱۳۴۴: ۷۴). کارخانه آهن تراشی دقیقاً برای جبران آن نقص پیش گفته بود که البته به نظر می‌آید چندان هم از عهده برنیامده‌باشد.

با وجود دو تجربه ناموفقی که ایرانیان از تأسیس کارخانه ریسندگی داشتند، در تبریز، حاج آقا رحیم قزوینی در سال ۱۳۲۶ق / ۱۹۰۸م، یک کارخانه نخریسی را پایه‌گذاری کرد که در اوایل سال ۱۳۲۹ق / ۱۹۱۱م افتتاح گردید (اشرف، ۱۳۵۹: ۸۴). گزارشی از این کارخانه به ما می‌گوید دو مهندس آلمانی به نام‌های شوینمن (Schuoneman) و موسیک (Mussig) در نصب و بهره‌برداری آن کارخانه نقش اساسی داشته‌اند (همان‌جا). فرد نخست همان کسی است که بعدها به اصفهان آمد و درباره نقش او سخن گفته‌شد. این کارخانه توانست «در شرایط دشوار سیاسی و اقتصادی کشور به کار خود ادامه دهد» (همان‌جا)، چنان‌که وقتی جمال‌زاده در سال‌های ۱۳۳۳ق / ۱۹۱۵م گنج‌شایگان را می‌نوشت، کارخانه مشغول کار بوده‌است (جمال‌زاده، ۱۳۶۲: ۹۵). بررسی وضع کارخانه از نزدیک نشان می‌دهد رمز ماندگاری کارخانه آن بود که با استخدام دو مهندس آلمانی توانسته بود نیازهای علمی و فنی خود را جبران کرده، به بیماری کارخانه‌های نساجی سابق مبتلا نگردد. از یاد نبریم پیشتر اگر ایرانیان می‌خواستند کارخانه‌ای برپا کنند، بدین‌گمان که هر خارجی در این زمینه تخصص دارد، از آنها راهنمایی و کمک علمی می‌طلبیدند، درست همان کاری که در زمینه پزشکی با یاری‌خواستن از هرکس که صاحب کلاه‌فرنگی بود، انجام می‌دادند. بعید نیست خارجانی که دو کارخانه ناصرالملک و صنایع‌الدوله را نصب و راه‌اندازی کرده‌بودند،

تخصص فنی لازم را نداشته‌اند. همین پشتوانه‌ها موجب شد کارخانه قزوینی برقرار مانده و حتی صاحب کارخانه چند سال بعد همتای آن را در شهر قزوین برپا کند.

۷. مشکل راه‌های مواصلاتی

بعد از آنکه یک کارخانه به مرحله تولید انبوه رسید، باید بتواند تولیدات خود را در بازارهای مختلف توزیع کند. وجود راه‌های مواصلاتی مناسب در این زمان ضرورت خود را نشان می‌دهد. باید گفت امور زیربنایی اقتصادی همچون ساخت راه‌ها، پل‌ها و بنادر در دستور کار دولت قاجار قرار نداشت. حکومت قاجار در تعریف وظایف خود، در بهترین حالت، برقراری امنیت راه‌ها را تنها وظیفه خویش تصور می‌کرد؛ اگر هم در دوره دوم قاجار امتیاز ساخت چند راه در شمال کشور به خارجیان داده شد، به‌نظر می‌رسد بیشتر برای دریافت حق‌الامتیاز آن بوده‌است. مکنزی راه‌های شمال کشور را به «گذارهای میان مزارع برنج» (مکنزی، ۱۳۵۹: ۱۰۸) تشبیه کرده و گوینو می‌گوید در برخی از راه‌های جنوبی حتی «دو اسب نمی‌تواند از کنار هم عبور کنند» (گوینو، ۱۳۶۷: ۱۴۵). روزنامه‌ی اخگر نیز در نامه‌ای، راه‌های ایران را مسیرهایی اتفاقی می‌نامد که با «سر سم دواب و ... کف پای پیادگان بر صحاری و و کوه و کتل طرح شده‌اند» (اختر، ۱۱ ذی‌حجه ۱۲۹۹: ش ۳/۴۸). برای این که ارتباط محکم‌تری با بحث حاضر (ورود صنعت) و راه پیدا شود، اشاره به یک مشاهده مربوط به سال ۱۳۲۰ق / ۱۲۸۱ش بجاست. مادام دی‌یورند، همسر وزیر مختار انگلیس در دوره مظفرالدین‌شاه که از تهران راهی اصفهان بود، بین راه تهران - قم گاری بزرگی را دید که در آن سنگ قبر ناصرالدین‌شاه را از جنوب به سمت تهران می‌بردند. راه آن‌قدر خراب بود که چرخ‌های گاری در آن فرومی‌رفت و اسب‌ها به‌سختی حرکت می‌کردند، آن‌قدر که وقتی دو ماه بعد، کاروان همسر وزیر مختار به خوزستان رفته و بازگشت، گاری مذکور بیش از چند مایل حرکت نکرده بود (دی‌یورند، ۱۳۹۰: ۷۹۱). آشکار است که بین تهران - قم نه رشته‌کوهی سربرآورده و نه جاده در جنگل گم می‌شود؛ بیابان است و مسیر هموار. وقتی که راه‌های خوب کشور این‌قدر برای حمل و نقل ابزار و بارهای سنگین نامناسب بود، چگونه امکان داشت به ذهن تاجر یا صاحب‌ثروت دوره قاجار بیاید که در این راه‌ها دیگ بنخار و ماشین‌آلات کارخانه وارد کند؟ از سوی دیگر، در دوره قاجار، عده بسیاری همچون نویسندگان روزنامه‌ی اخگر معتقد بر آن بود بدون داشتن راه‌آهن، سخن‌گفتن از صنعت در هر کشوری محال است (اختر، ۱۸ ذیحجه ۱۲۹۶: ش ۵/۴۹). در واقع، راه‌آهن را ملازم و

پیش‌نیاز صنعت می‌پنداشتند و مسلم کشوری مانند ایران که راه‌آهن نداشت، سخن گفتن از صنعت در آن از محالات تصور می‌شد.

۸. نتیجه‌گیری

در دوره قاجار، فعالان اقتصادی و اصلاحگران اجتماعی، با دیدن هجوم محصولات صنعتی غربی، به فکر افتادند که این صنایع را در خود ایران برپا کنند، به‌خصوص در حوزه نساجی این نیاز شدیدتر می‌نمود. اما، از قدم‌های اول یعنی تجمع سرمایه و سپس تشکیل شرکت، موانع و مشکلات برونی و درونی آغاز می‌شد تا زمانی که قرار بود محصول کارخانه از طریق راه‌های مواصلاتی کشور توزیع گردد. این موانع ریشه در رفتار طمع‌ورزانه حکام قاجاری، ناامنی در راه‌های کشور و خصلت‌های خاص ایرانی بود که سازوکار هم‌زیستی و همکاری اقتصادی و تشکیل شرکت را بر نمی‌تافت. ولی، آنچه کوشش‌های متفرقه ایرانیان را در تأسیس کارخانه به واقع ناکام گذاشت، نه رقابت خارجی، بلکه عقب‌ماندگی علمی و فنی بود؛ امری که در صورت خرید و نصب یک کارخانه، به زودی خود را نشان می‌داد و ایرانی را از گرداندن آن عاجز می‌کرد. به همین دلیل، کارخانه‌های نساجی ناصرالملک و صنایع‌الدوله الگویی شدند هراس‌آور برای هرکسی که می‌خواست در ایران کارخانه برپا کرده و به دنبال صنعت ماشینی برود. مدیران پرشور شرکت اسلامی با این سابقه نتوانستند به خود بقبولانند سرمایه خود را در چاه و بیل کارخانه ریخته، خود را از هستی ساقط کنند. مدیرکل آن شرکت، حاج محمدحسین کازرونی، باید دو دهه صبر می‌کرد تا با برقراری امنیت اقتصادی، ایجاد بسترهای حقوقی برای تأسیس شرکت، کشیده‌شدن راه‌های مواصلاتی مناسب و استخدام مهندسان خارجی برای تزریق دانش و مهندسی لازم جهت کارخانه‌داری، به کار تأسیس کارخانه وطن در اصفهان دست‌زند؛ کارخانه‌ای که تا به امروز نیز سرپا و مشغول تولید است. سرانجام، آنکه تأثیر رقابت‌های خردکننده خارجی نباید محقق را از اثر عوامل داخلی یادشده مغفول دارد.

پی‌نوشت

۱. ماکس اتو شونمان در سالیان اولیه قرن بیستم به عنوان معلم هنرستان فنی از برلین مأمور رضاییه شد؛ سپس، کنسول آلمان در تبریز گردید. «شونمان از سال ۱۹۰۴ با اشتغال به تجارت در ایران زندگی می‌کرد. او در سال ۱۹۱۱ مدیر پتاک (مخفف نام آلمانی شرکت سهامی فرش ایران) در

تبریز شد. شونمان در اوت ۱۹۱۴ به آلمان بازگشت و سپس در چارچوب مأموریت هیئت اعزامی نیدر مایر، روانه ایران گردید. در پایان فوریه ۱۳/۱۹۱۵ ربیع‌الآخر ۱۳۳۳، شونمان به منظور ایجاد یک قرارگاه بزرگ برای هیئت نیدر مایر وارد کرمانشاه شد. فعالیت‌های او بسیار موفقیت‌آمیز بود» (باست، ۱۳۷۷: ۱۰۱ پانویشت). فعالیت‌های شونمان در زمان جنگ جهانی از زمانی شروع شد که دولت آلمان تصمیم گرفت هیئتی را برای متقاعد کردن امیر افغانستان به جنگ علیه انگلیس راهی این کشور کند. شونمان جزو این گروه اعزام شد (سپهر، ۱۳۶۲: ۵۸). با عدم موفقیت هیئت مذکور، شونمان و واسموس در ایران ماندند و فعالیت وی بیشتر بر روی کرمانشاه متمرکز بود (در این باره ← اسکارفن نیدر مایر، ۱۳۶۳: ۲۹۱؛ سپهر، ۱۳۶۲: ۱۴۵). پس از پایان جنگ، شونمان به اصفهان آمد و فعالیت‌های صنعتی خود را در این شهر از سر گرفت. او نقش مؤثری در برپایی چند کارخانه نساجی داشت؛ حتی، بعدها، شرکتی را برای وارد کردن کارخانجات صنعتی به ثبت رسانید (رجائی، ۱۳۹۲: ۱۳۶). شونمان در زمان جنگ جهانی دوم از سوی متفقین در ایران دستگیر شده و در استرالیا بازداشت گردید تا سرانجام در ۱۹۶۱ در سیدنی چشم از جهان بست.

منابع

- آدمیت، فریدون؛ و هما ناطق (۱۳۵۶). *افکار سیاسی و اجتماعی و اقتصادی در آثار متشنز شده دوران قاجار*، تهران: آگاه.
- احصائیه گمرک (۱۳۰۸). *اداره کل گمرک*.
- اشرف، احمد (۱۳۵۹). *موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجاریه*، تهران: زمینه.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن (۱۳۸۵). *روزنامه خاطرات*، به کوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- افضل‌الملک، میرزا غلامحسین (بی‌تا). *سفرنامه خراسان و کرمان*، به اهتمام قدرت‌الله روشنی، تهران: طوس.
- باست، الیور (۱۳۷۷). *آلمانی‌ها در ایران (نگاهی به تحولات ایران در جنگ جهانی اول، بر اساس منابع دیپلماتیک فرانسه)*، ترجمه حسین بنی‌احمد، تهران: شیرازه.
- بروگش، هایتریش کارل (۱۳۷۴). *در سرزمین آفتاب*، ترجمه مجید جلیلود، تهران: مرکز.
- بیگ باباپور، یوسف و غلامیه، مسعود (۱۳۹۰) *فتنه شیخ عبیدالله کرد*، تهران: کتابخانه و موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- پرنو، موریس (۱۳۲۴). *در زیر آسمان ایران*، ترجمه کاظم عمادی، تهران: کتابفروشی محمدعلی علمی.
- ترابی فارسانی، سهیلا (۱۳۹۲). *از مجلس وکلای تجار تا اتاق ایران؛ پیدایش و تحول اتاق ایران از آغاز تا انقلاب اسلامی (۱۲۶۳-۱۳۵۷ خورشیدی)*، تهران: مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- جمال‌زاده، محمدعلی (۱۳۶۲). *گنج شایگان*، تهران: کتاب تهران.
- جناب، میر سیدعلی (۱۳۷۱). *الاصفهان*، به اهتمام عباس نصر، چ ۲، اصفهان: گلها.

۱۲۲ موانع اجتماعی - فرهنگی تشکیل شرکت و تأسیس کارخانه در ایران عصر قاجار

دوسرسی، کنت (۱۳۶۲). *ایران در ۱۳۳۹-۱۸۴۰*، ترجمه احسان اشراقی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
دی‌پورند، مادام (۱۳۹۰). «سفرنامه غرب ایران»، میراث بهارستان، دفتر چهارم، تهران: مجلس شورای اسلامی.
رجائی، عبدالمهدی (۱۳۹۲). *تاریخ نساجی اصفهان به روایت مطبوعات و اسناد*، اصفهان: جهاد دانشگاهی.
رجائی، عبدالمهدی؛ و مرتضی نورایی (۱۳۹۱) «وضعیت امنیت راه‌های اصفهان در سال‌های پس از مشروطه»، *جستارهای تاریخی*، س ۳، ش ۲.

رکن‌الدوله، محمدتقی میرزا (۱۳۵۶) *سفرنامه رکن‌الدوله*، به کوشش محمد گلبن، تهران: سحر.

روزنامه اختر (۱۲۹۳، ۲ ربیع‌الاول). ش ۴۸.

روزنامه اختر (۱۲۹۶، ۱۸ ذیحجه). ش ۱۱.

روزنامه اختر (۱۲۹۹، ۱۱ ذیحجه). ش ۴۸.

روزنامه اختر (۱۳۱۳، ۱۵ ذی‌قعدة). ش ۳۸.

روزنامه اختر مسعود (۱۲۹۹، ۲۶ فروردین). ش ۴۸.

روزنامه اطلاع (۱۳۱۷، ۱۲ جمادی‌الثانی). ش ۴۹۴

روزنامه اطلاعات (۱۳۰۸، ۱۷ مرداد). ش ۸۲۸

روزنامه ایران (۱۲۸۸، ۱۰ ذی‌قعدة). ش ۶۷

روزنامه ایران (۱۲۹۳، ۱۲ رمضان). ش ۱۲۹۳

روزنامه ایران (۱۲۹۴، ۱۲ جمادی‌الثانی). ش ۳۲۴

روزنامه ایران (۱۳۰۵، ۱۹ رمضان). ش ۶۵۷

روزنامه جهاد اکبر (۱۳۲۵، ۱۶ صفر). ش ۶.

روزنامه جهاد اکبر (۱۳۲۵، ۲۴ جمادی‌الاول). ش ۱۸.

روزنامه جهاد اکبر (۱۳۲۵، ۲۴ صفر). ش ۷.

روزنامه حبل‌المتین (۱۳۰۶، ۱۴ آذر). ش ۱.

روزنامه حبل‌المتین (۱۳۱۳، ۳۰ ربیع‌الاول). ش ۳۴.

روزنامه حبل‌المتین (۱۳۱۶، ۲۱ ذی‌قعدة). ش ۲۱.

روزنامه حبل‌المتین (۱۳۱۶، ۲۸ ذی‌قعدة). ش ۲۲.

روزنامه حبل‌المتین (۱۳۱۶، ۶ ذیحجه). ش ۲۳.

روزنامه حبل‌المتین (۱۳۱۷، ۱۷ ذی‌قعدة). ش ۱۷.

روزنامه حبل‌المتین (۱۳۱۷، ۳ صفر). ش ۲۰.

روزنامه حبل‌المتین (۱۳۱۷، ۸ ذیحجه). ش ۲۰.

روزنامه حبل‌المتین (۱۳۱۸، ۶ جمادی‌الثانی). ش ۴۵.

روزنامه حبل‌المتین (۱۳۲۱، ۱۸ شعبان). ش ۱۰.

روزنامه حبل‌المتین (۱۳۲۱، ۲۲ شوال). ش ۱۸.

- روزنامه حبل‌المتین (۱۳۲۲، ۱۵ رجب). ش ۴.
- روزنامه حبل‌المتین (۱۳۴۴، ۱۳ ربیع‌الاول). ش ۳۲.
- روزنامه دولت‌علیه ایران (۱۲۸۳، ۲ شوال). ش ۵۹۹.
- روزنامه فرج بعد از شدت (۱۳۲۵، شعبان). ش ۱.
- روزنامه وقایع‌اتفاقیه (۱۲۶۸، ۲۳ ربیع‌الاول). ش ۵۰.
- روزنامه وقایع‌اتفاقیه (۱۲۶۹، ۵ ربیع‌الاول). ش ۹۸.
- روزنامه وقایع‌اتفاقیه (۱۲۶۹، ۶ جمادی‌الثانی). ش ۱۱۱.
- روزنامه وقایع‌اتفاقیه (۱۲۷۰، ۱۵ جمادی‌الاول). ش ۱۵۸.
- روزنامه وقایع‌اتفاقیه (۱۲۷۰، ۳ شوال). ش ۷۸.
- روزنامه وقایع‌اتفاقیه (۱۲۷۵، ۲۴ جمادی‌الاول). ش ۴۱۳.
- سپهر، مورخ‌الدوله (۱۳۶۲). ایران در جنگ بزرگ، تهران: ادیب.
- علاء‌الملک، محمودخان (۱۳۶۳) سفرنامه بلوچستان، تهران: وحید.
- فلور، ویلم (۱۳۶۵). جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار، ترجمه ابوالقاسم سری، ج ۲، تهران: توس.
- کرزن، جرج (۱۳۷۳). ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: علمی و فرهنگی.
- گوینو، آرتور (۱۳۶۷). سه سال در آسیا، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: شرکت کتابسرا.
- لندور، آرتولد هنری (۱۳۸۸). ایران در آستانه مشروطیت، ترجمه علی‌اکبر عبدالرشیدی، تهران: اطلاعات.
- مختاری اصفهانی، رضا (۱۳۸۰). اسنادی از انجمن‌های بلدی، تجار و اصناف (۱۳۲۰-۱۳۰۰)، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مختاری اصفهانی، رضا (۱۳۸۳). گزارش‌های ایالات و ولایات از اوضاع اجتماعی - اقتصادی ایران در سال ۱۳۱۰، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مکنزی، چارلز فرانسیس (۱۳۵۹). سفرنامه شمال، ترجمه منصوره اتحادیه، تهران: گستره.
- نوردن، هرمان (۱۳۵۶). زیر آسمان ایران، ترجمه سیمین سمیعی، تهران: دانشگاه تهران.
- نیدرمایر، اسکارفن (۱۳۶۳). زیر آفتاب سوزان ایران، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: نشر تاریخ ایران.
- نیک‌پور، مجید (۱۳۸۶). «سفرنامه میرزا رضا مهندس»، ملاحان خاک و سیاحان افلاک، کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.
- هدایت، مهدی‌قلی (۱۳۴۴). خاطرات و خطرات، تهران: زوار.
- هدایت، مهدی‌قلی (۱۳۶۳). گزارش ایران: قاجاریه و مشروطیت، تهران: نقره.
- یوسفی‌فر، شهرام (۱۳۹۰) «مجمع‌الصنایع؛ تجربه نوگرایی در مشاغل کارگاه‌های سلطنتی دوره قاجار»، گنجینه اسناد، دفتر سوم، ش ۸۳

